

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال شانزدهم، شماره چهارم

زمستان ۱۳۹۴، شماره مسلسل ۶۴

سنیان و شیعیان بخارا؛ از نزاع تا همگرایی

تاریخ دریافت: ۹۴/۷/۲۲

تاریخ تأیید: ۹۴/۸/۲۸

سیف الله ملاجان*

سید ناصر موسوی**

بخارا مهم‌ترین شهر ماوراءالنهر در دوره اسلامی است که در سال‌های پایانی دهه سوم قرن چهاردهم هجری شاهد یک درگیری مذهبی گسترده بین شیعیان و اهل سنت بود. این درگیری که به بهانه بدعت خوانده شدن مراسم عزاداری شیعیان در سال ۱۳۲۸ هـ.ق و به رهبری «آستانه‌قول قوش بیگی» به عنوان نماینده اقلیت شیعه و «برهان‌الدین» به عنوان نماینده اکثریت سنی و محتسب شهر آغاز شد، ریشه در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و قومی پیشین داشت که مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان این‌گونه برشمرد: دامن زدن به تعصب دینی از سوی برخی حاکمان، ضعف قدرت مسلمانان در ماوراءالنهر و سوء استفاده غیرمسلمانان برای دست‌اندازی به سرزمین‌های مسلمان‌نشین، افراط‌گرایی مذهبی از سوی شیعیان و اهل سنت ماوراءالنهر، اختلاف‌های قومی و رقابت‌های سیاسی در شهر بخارا. پیش از سلطه اتحاد جماهیر شوروی، این نزاع مهار شد و شیعیان و اهل

* استاد دانشگاه ملی تاجیکستان Saifullo7272@mail.ru

** دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه آزاد اسلامی نجف آباد: snmusavi962@gmail.com

سنت بخارا دوباره به زندگی مسالمت‌آمیز خود روی آوردند. این نوشتار، ضمن بررسی تاریخی چگونگی و چرایی این واپسین نزاع سنی - شیعی در بخارا پیش از گسترش موج ملی‌گرایی و سلطه روس‌ها، به این نتیجه رسیده است که مسلمانان ماوراءالنهر باید با دوراندیشی و افزایش آگاهی دینی خود، مصالح امت اسلامی را حفظ کنند و به تقویت همگرایی بپردازند.

کلیدواژگان: بخارا، ماوراءالنهر، منازعات شیعی - سنی، آستانه‌قول، برهان‌الدین.

مقدمه

ورود اسلام به ماوراءالنهر^۱: پس از فتح بخش زیادی از ایران توسط مسلمانان در دهه دوم هجری، تصرف خراسان و شرق ایران در سال ۳۰هـ.ق به دست عبدالله بن عامر (م. ۵۹هـ.ق) آغاز شد و سپس به تدریج شهرها و نواحی آسیای مرکزی (خراسان و ماوراءالنهر) به تصرف اعراب مسلمان درآمد.^۲ حکم بن عمرو غفاری (م. ۵۰هـ.ق) که در سال ۴۷هـ.ق از طرف زیاد، والی معاویه، برای اداره خراسان بزرگ گماشته شده بود، نخستین کسی بود که در آستانه ماوراءالنهر نماز گزارد.^۳ فتوحات قتیبه بن مسلم باهلی ۸۶-۹۶هـ.ق از مهم‌ترین و مشهورترین دوره‌های فتوح اسلامی در ماوراءالنهر است.

با توجه به وضعیت ورود اسلام به ماوراءالنهر که در دوره امویان بود، گرایش به مذاهب اهل سنت، به ویژه تا نیمه قرن دوم، طبیعی است و طبعاً مقدم بر حضور علویان و سادات و شیعیان بوده است. پس از سامانیان، دولت‌های ترک غزنویان، قراختاییان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان قدرت‌های مسلط بر ماوراءالنهر بودند. در قرن پنجم و ششم هجری، با تسلط سلجوقیان بر مرکز خلافت اسلامی و قلمرو آل بویه؛ و سیاست مذهبی ایشان (برخورد خشن و متعصبانه با شیعیان و علویان)، حضور علویان در این مناطق تحت تأثیر قرار گرفت. در این زمان مذهب رایج از ماوراءالنهر تا ترکستان حنفی بود اما عموم

مسلمانان آن دیار به منزلت اهل بیت علیهم السلام معترف بودند و بزرگانی از شیعه در سمرقند و ماوراءالنهر حضور داشتند.^۴

کثرت علمای حنفی مذهب ماوراءالنهری و آثار ارزنده‌ای که در فقه حنفی پدید آورده‌اند، حیرت و تعجب هر خواننده‌ای را برمی‌انگیزد. حنفیان، دستگاه قضایی را نیز در اختیار داشتند. پس از حنفیان، پیروان مذهب شافعی، به ویژه در قسمت شمالی این سرزمین، حضور داشتند. این مذهب با فعالیت برخی شافعیان، در سمرقند و بخارا رونق بیشتری داشت ولی باز هم پیروان آن کمتر از پیروان مذهب حنفی بود. به نظر می‌رسد تعداد شافعیان در خراسان بیشتر از ماوراءالنهر بوده است. مهاجرت برخی علمای شافعی از ماوراءالنهر به بغداد و نبودن کتاب‌های فقه شافعی در قرن پنجم و ششم در ماوراءالنهر، نشانه ضعف و اندک بودن شافعیان در این منطقه است.^۵

پس از حمله مغول و تاخت و تازهای ویران‌گر آن، ماوراءالنهر رو به آبادانی نهاد و این منطقه با مرکزیت سمرقند از جهت فرهنگی و اقتصادی تجدید حیات یافت. اما دیری نپایید که در اوایل قرن دهم، هم‌زمان با به قدرت رسیدن صفویه در ایران، ازبک‌های شیبانی در ماوراءالنهر حاکمیت یافتند. از این زمان رقابت و درگیری میان حاکمان ایران و ماوراءالنهر، رسم جاری بود. بخارا نیز بین قدرت‌های مسلط دو طرف، دست به دست می‌شد تا این که در سال ۱۹۲۰م به دست روسیه افتاد.^۶ مثلث بخارا، خوقند و کاشغر در قرن چهاردهم از شهرهای مهم، اثرگذار و حادثه‌ساز این منطقه بود.

تشیع در ماوراءالنهر: سابقه وجود شیعیان در ماوراءالنهر به قرن‌های نخستین اسلامی می‌رسد. از اوایل قرن دوم با شروع ضعف در دولت اموی، سخت‌گیری بر علویان و سادات نیز افزایش یافت. ایشان با در نظر گرفتن این که حضورشان در مرکز خلافت اسلامی یا نواحی نزدیک به آن موجودیتشان را به خطر می‌انداخت، به سرزمین‌های دور از مرکز

هجرت کردند؛ زیرا با فاصله گرفتن جغرافیایی از منطقه نفوذ امویان و پس از آن عباسیان، از دسترس آن‌ها خارج می‌شدند. گزارش‌های موجود در منابع، حضور علویان و سادات در ماوراءالنهر را متأثر از این عوامل دانسته است.^۷

نخستین قیام مردم در بخارا پس از گسترش اسلام هم تحت راهبری شریک بن شیخ مَهْری رخ داد، که «مردی مبارز بود و مذهب شیعه داشتی و مردمان را دعوت کردی به خلافت فرزندان امیرالمومنین علی رضی الله تعالی عنه».^۸ در قرن‌های بعدی هم در سمرقند، بخارا و نسف دانشمندی شیعه مذهب ظهور نموده‌اند، که عیاشی سمرقندی (م ۳۲۰هـ.ق) بزرگ‌ترین آن‌هاست. این همه مربوط به عصریست که امام ابوالحسن اشعری (م ۳۲۴هـ.ق) بزرگ‌ترین پیشوای کلامی، هنگام مرگ، یارانش را گرد آورده می‌گوید «گواهی نمایم که من هیچ یک از اهل قبله را به دلیل گناه تکفیر نمی‌کنم؛ زیرا مشاهده نمودم ایشان همگی به معبودی واحد اشارت می‌نمایند و اسلام همه ایشان را در برمی‌گیرد».^۹ ولی در دورانی دیگر، پس از ظهور صفویه و با رقابت و مخاصمه همیشگی ایشان با شیعیان و دیگر خانات آسیای میانه، عرصه حضور فعال برای پیروان تشیع محدود گردید.

حضور علویان و سادات و نیز شیعیان در ماوراءالنهر در قرن دوم به اندازه‌ای قابل توجه بود که محمد بن اسماعیل (م ۱۹۸هـ.ق)،^{۱۰} امام و مهدی اسماعیلیه، طبق نقلی به فرغانه^{۱۱} رفت و در آن جا مستقر شد.^{۱۲} ظاهراً از همان اوایل نیمه دوم قرن دوم و پس از پیدایش مذهب اسماعیلی، شبکه داعیان اسماعیلی در مناطق شرقی سرزمین‌های اسلامی و ماوراءالنهر حضور فعال داشتند. این حضور در قالب مهاجرت جمعی یا پوشش بازرگانی بود.

به هر حال شیعیان از قرن سوم و چهارم هجری یعنی از روزگار حکومت سامانیان در

ماوراءالنهر حضوری جدی و چشم‌گیر داشتند و تسامح مذهبی حاکمان مسلمان مثل سامانیان و سپس قراخانیان و نیز حاکمان غیرمسلمان مثل قراختاییان، از عوامل تشویق و ترغیب شیعیان و علویان برای هجرت به ماوراءالنهر بود تا در سایه امنیت و آرامش زندگی کنند.^{۱۳}

زمینه نزاع

صفویان با ورود به عرصه سیاسی ایران در قرن دهم هجری طرحی نو در انداختند و فصل تازه‌ای در روابط با همسایگان ایران آغاز شد. حملات قبایل ازبک و پدید آمدن شییبانیان، آغاز مخاصمه بین ماوراءالنهر و ایران را بنیان نهاد و رقابت‌های مذهبی امیران ماوراءالنهر در طول دوره صفویه و حتی در دوره قاجار به صورت یک سنت سیاسی جاری درآمد. تلاش مجدانه نادرشاه افشار (م ۱۱۶۰ هـ.ق) نیز در پیوند دوباره این دو سرزمین و ایجاد آرامش در رابطه مردمان آن بی‌نتیجه ماند؛ زیرا طرح وحدت/اسلامی او که در دشت مغان طرح شده بود، از جانب دولت عثمانی و علمای متعصب آن روزگار پذیرفته نشد و این فرصت تاریخی نیز در زمانی که نشانه‌های تفوق مسیحیت بر جهان اسلام عیان بود، از میان رفت.^{۱۴} مقارن مرگ نادر (۱۱۶۰ هـ.ق) یکی از مهم‌ترین سلسله‌های امیران ماوراءالنهر در بخارا به قدرت رسید و آن خاندان منغیته بود که شرح حال و افعال ایشان در متون تاریخی ماوراءالنهر و ایران آمده است.^{۱۵}

سرسلسله این خاندان رحیم بیگ *اتالیق*^{۱۶} بود که با قتل ابوالفیض خان (که ریشه مغولی داشت) در سال ۱۱۶۰ هـ.ق به قدرت رسید و پس از وی، نه تن از امیران این سلسله بر بخارا حکم راندند. یکی از امیران منغیت امیر شاه مراد است که پس از جلوس بر تخت، به قلع و قمع مخالفان پرداخت و امنیت داخلی را برقرار کرد اما در کنار این اقدامات، به تعصبات مذهبی دامن می‌زد. به روایت شاهد عینی:

ریختن خون مخالفین مذهب سنت را مباح و مال آن‌ها را حلال می‌دانست. با مذهب شیعه و متشیعیان، کمال بغض و عداوت را داشت. ایرانیان را نجس می‌گفت و در آن زمان حدود شرقی ایران بی‌چاره کمال بی‌نظمی را داشت و همه ساله شاه مراد به عنوان غزا به حدود مشرقی ایران لشکر کشیده، بسیاری از اهالی آن حدود را کشته و اموالشان را به غارت می‌آورد و خمس آن را به خزانه اضافه می‌کرد.^{۱۷}

با تشکیل خانات خوقند^{۱۸} و خیوه^{۱۹} و از هم گسیختگی شیرازه وحدت در داخل ماوراءالنهر، قدرت بخارا نیز کاهش یافت و جنگ‌های داخلی ملوک الطوایفی شعله گرفت.^{۲۰} حاصل نزاع‌های داخلی، جز خرابی شهرها و روستاهای بی‌شمار و زوال فرهنگ و علوم چیزی نبود. روسیه از فرصت نزاع خانات منطقه استفاده کرد و به آسیای میانه حمله برد و در مدت کمتر از سی سال، حکمرانی کامل خود را بر این منطقه، که زمانی قبه الاسلام خوانده می‌شد، جاری نمود.^{۲۱}

بخارا در قرن نوزدهم

بخارا، مهم‌ترین دولت آسیای میانه در آغاز قرن بیستم میلادی، در حالی وارد عصر جدید خود می‌شد که در انحطاط و وابستگی سیاسی - اقتصادی فرو رفته بود و چند نسل از امیران بخارا - از زمان امیر مظفر (۱۸۸۵م) که روس‌ها با شکست دادن او بر بخارا مسلط شدند تا زمان امیر عالم‌خان (۱۹۱۱م) - بی‌اجازه آقی پادشاه، امپراطور روسیه و نماینده وی در گویبرناتر^{۲۲} ترکستان، دست به هیچ کاری نمی‌زدند. اقتصاد فرتوت، مردم فقیر، راه‌های خراب و مکتب و مدرسه در حال رکود، مهم‌ترین ویژگی‌های این سرزمین پرآوازه شد.^{۲۳}

در قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی)، در بخارا «ضعف کلی و اختلال تمام در

ملت اسلام ظاهر شده، شریعت زبون سلطنت گردید و بسی دوان و غلامان و ناهلان بر سریر اعمال و مناصب دولتی جلوس فرمودند و هرچ و مرج در مراتب نظم و ملت و دولت افتاد که هیچ کس را آسودگی و فراغت میسر نبود، نه اغنیا را نه فقرا را.^{۲۴} یکی از مأموران بلندپایه روسی در گزارش خود، وضعیت بخارا را این گونه توصیف می کند: «تمام بخارا از بی دادگری، فشار و باج گیری مأموران مالیاتی امیر بخارا ضعیف شده است، اما جنوب بخارا که از ملک های روسی خیلی دور است، از ظلم ستم کاران سخت تر فغان می کند».^{۲۵}

فقدان استقلال، رکود اقتصادی و فقر مردم بخارا و سایر خانات آسیای میانه، محنت کمی نبود که این سرزمین گرفتار آن بود؛ ولی به همه این ها مصیبت دیگری نیز افزوده شد و آن تنگ نظری مذهبی بر اثر تعصب های خشک و در نتیجه، درگیری هایی بود که رنگ قداست دینی نیز گرفته بود. تالیفات دانشمندان این عصر، که شامل موارد بسیاری از لعن و تکفیر پیروان دیگر فرقه های اسلامی است، شاهد آشکار این تنگ نظری هاست.

سلطه مطلق روسیه بر بخارا و دیگر خانات آسیای میانه و دامن زدن آن ها به این اختلافات، موجب کینه ورزی بیشتر پیروان مذاهب اسلامی بر ضد یکدیگر و هم جهت با منافع روس ها بود. بخارا و دیگر مناطق آسیای میانه، مطیع محض روس ها شده بودند و فشار شدید سیاسی موجب شده بود وضعیت اجتماعی اهل کتاب، به ویژه مسیحیان، ارتقا یابد و محاکمه ایشان کمتر گردد و عالمان درباری نیز به جهت احترام به حاکم روس، از اظهار نظر در خصوص دین و مذهب /ولو/ الامر خویش شدیداً پرهیز کنند. /حمد مخدوم دانش در مکتوب خود معیار /التدین، روس های مسیحی را بر مسلمانان شیعه ترجیح داده، معتقد است: «روسیه اگر چه در ملت و کیش مخالف مایند اما در الفت و صداقت و مروت و امانت از همه بیش».^{۲۶} در همین عصر با وجود رسمیت داشتن مذهب شیعه در ایران،

عالمان ماوراءالنهر، با دستور امیران ازبک، به تکفیر شیعه اقدام کردند و سرزمین شیعه را دارالحرب نامیدند.^{۳۷}

در دوره‌های بعد، درگیری‌های مذهبی ادامه یافت و عالمان دینی ماوراءالنهر فتوا دادند که می‌توان شیعیان را به بردگی گرفت. این فتوا حتی برای ترکمن‌های اهل سنت دستاویزی شد تا به مرزهای ایران هجوم برده، ایرانیان را که غالباً زائران امام رضا علیه السلام بودند، به اسارت و بردگی بگیرند. این بردگان در بازارهای آسیای میانه، به ویژه سمرقند و بخارا به فروش می‌رسیدند. حمله به کاروان زائران چندان رونق گرفت و شیوع یافت که گاه ایرانیان سنی را نیز به اسارت می‌گرفتند. در این خصوص تواریخ، به ویژه آثار سیاحان، به وفور در دسترس است.^{۳۸}

احمد دانش از یکی از سفیران ایران نقل می‌کند که یکی از شرط‌های او برای دربار بخارا این بوده که «برده‌فروشی از فقرای ایران بردارند و ترکمنان را احتساب کنند که از خاک ایران برده نیارند و نفروشند».^{۳۹}

صدرالدین عینی ضمن خبر دادن از اختلافات میان شیعه و سنی در روزگاران گذشته، تاکید می‌کند که پیروان هر دو مذهب در بخارا زندگی مسالمت‌آمیزی داشتند: «هرچند در سال‌های پیش یک‌دوبار در میان این دو فرقه [شیعه و اهل سنت] در بخارا اتفاق افتاده باشد هم به تدبیر کارداران حکومت کدورت رفع شده، برادروار زندگی می‌کردند».^{۴۰} شیعیان در این دوره بیشتر در بخش تجارت، دبیری، پیش‌کاری دربار و امور خدمات شهری مشغول بودند.

روایت احمد مخدوم دانش اما کمی متفاوت است. به نوشته او در دوره حکمرانی امیر نصرالله منغیت (۱۲۴۲-۱۲۷۷ هـ ق / ۱۸۲۶-۱۸۶۰ م) جماعت شیعه، سخت گرفتار و پریشان بودند و از ترس جان تقیه می‌کردند تا از دست سایر مسلمانان در امان باشند.^{۴۱}

وی هم‌چنین با خشنودی و رضایت کامل، از قتل مجتهد بزرگ شیعه به جرم داشتن «مذهب اباحت و سلوک چراغگوش» به دست امیر نصرالله خبر می‌دهد. از نظر وی، اقلیت شیعه بدمذهبانی هستند که به جاسوسی برای ایران اقدام می‌کنند و «اگر توانند ترکستان را به ایران ملحق کردند». ^{۳۲} او وضعیت شیعیان در دوره امیر عبدالاحد (۱۸۸۵-۱۹۱۰م) را چنین تحلیل می‌کند: «شیعیان خیلی استظهار یافته، برعلا به اظهار تشیع و طعن و فحش، مباحثات و افتخار می‌نمودند. اکنون سنیان از شیعیان می‌ترسند». ^{۳۳} گرچه در دوره زمامداری امیر عبدالاحد بر خلاف انتظار و سنت رایج «منصب وزارت عدلیه و مالیه به دست شیعیان افتاد»، ^{۳۴} به نظر می‌رسد گفته‌های احمد دانش علاوه بر این که بیان گر عداوت شدید او نسبت به شیعه است، ناراحتی وی را از افزایش نقش رجال شیعه در دربار بخارا نشان می‌دهد و با واقعیت تاریخی سازگار نیست؛ زیرا شیعیان و اهل سنت بخارا، جز در موارد خاص و اندک که بین آن‌ها کدورت ایجاد می‌شد، برادروار زندگی می‌کردند و روابط اقتصادی و اجتماعی داشتند.

زمینه قدرت‌گیری شیعیان بخارا

اصل مسأله این بود که قوش بیگی، ^{۳۵} مهم‌ترین منصب بخارا پس از امیر بخارا، از طرف امیر عبدالاحد به شخصی ایرانی تبار به نام *آستانه‌قول* ^{۳۶} سپرده شد. آستانه‌قول، نه به جهت نفوذ زیاد ایرانیان در دربار بخارا بلکه به جهت امنیت امارت بخارا به مقام قوش بیگی گماشته شد. چرا که:

امیران منغیت در امارت بخارا، پشتیبان با اعتمادی نداشتند. آن‌ها از لحاظ

نفوذ کم‌شمار بودند. این قبیله نه تنها با دیگر ازبک‌ها، بلکه با سایر ترک‌نژادها

ارتباط نزدیک نداشتند. تاجیک‌ها، که بیشتر(ین) نفوذ امارت را تشکیل

می‌دادند، هیچ‌گاه باعث باوری [=اعتماد] امیران منغیت نگردیده‌اند. امیر منغیت

خوف داشت، [زیرا] که در صورت به منصب قوش بیگی تعیین کردن نمایندگان مردم تاجیک یا از یک سنی مذهب، آن‌ها در وقت مناسب می‌توانستند امیر را از منصب دور کنند. از همین سبب او به منصب قوش بیگی، نماینده ایرانیان شیعه مذهب را تعیین می‌کند. چون ایرانیان، بنابر کم بودن نفوذشان در امارت بخارا، هیچ‌گاه برای رسیدن به مسند امیری تلاش نمی‌کردند و به منفیت‌ها صادقانه خدمت می‌نمودند. در صورت عزل قوش بیگی (اگر شیعه مذهب باشد، هیچ‌خوفی برای اظهار ناراضیگی [= نارضایتی] یا اعتراض موجود نبود.^{۳۷}

آن چه بیشتر احمد دانش را خشمگین و وی را نسبت به ادعای نفوذ ایرانیان مطمئن‌تر کرده، این است که از آستانه‌قول در منصب قوش بیگی «کارهای خوبی به وقوع آمد؛ از آن جمله بزم امردبازی و عرق‌خوری و امثال این نوع فواحش خلایق را منع سخت کرده، زیاده به آبادی و ترتیب مملکت کوشیده، از وجه گرانی نرخ‌های بازارها نیز خبرداری کرده، درباره ارزانی و فراوانی غله و نرخ‌ها سخن می‌گفت».^{۳۸}

کارآمدی و خوش‌تدبیری آستانه‌قول شیعه ایرانی تبار، مخالفان متعصب را آرام نمی‌گذاشت. آن‌ها در پی یافتن راهی برای برکنار کردن او بودند. یکی از شخصیت‌های با نفوذی که میان او و آستانه‌قول رقابت پنهانی وجود داشت، برهان‌الدین پسر بدرالدین قاضی سابق بخارا بود. قاضی بدرالدین «در استبداد به درجه‌اعلی و در تدبیر بی‌همتا بود. علما را تماماً سرپست (تحقیر) کرد؛ به حدی که به مساله‌ای و کاری، بی‌صواب‌دید قاضی بدرالدین، کسی از علما دخل نمی‌توانست بکند».^{۳۹} او در برگزاری مراسم مذهبی بر شیعیان سخت‌گیری می‌کرد و روحیه کینه‌ورزی و نفرت از شیعیان را برای فرزندش به ارث گذاشته بود. وی نزد امیر بخارا اعتبار و نفوذ زیادی داشت، اما پس از وفاتش

آستانه‌قول پرنفوذترین شخصیت امارت پس از امیر شد.

پایان سال ۱۳۲۷هـ.ق / ۱۹۱۰م عبدالاحد، امیر بخارا، به روسیه سفر کرد و آستانه‌قول را جانشین خود معرفی کرد. این افزایش اختیارات آستانه‌قول، حسادت مخالفان، به ویژه برهان‌الدین را بیشتر از پیش برانگیخت.

پی‌ریزی نزاع و مسأله مدارس جدید

برهان‌الدین که آرزو داشت پس از پدرش منصب قضاوت را تصاحب کند، برای رسیدن به آن، از ثروت عظیمی که از پدرش به ارث برده بود استفاده کرد ولی آستانه‌قول قوش‌بیگی، مانع او در پیشرفت و رسیدن به کرسی قضا بود. آستانه‌قول «حواله کردن کارهای کلان را به میر برهان‌الدین، مخالف حکمت حکومت و صلاح رعیت می‌دانست».^{۴۰} صدرالدین عینی شاهد این اوضاع، موضع قوش‌بیگی آستانه‌قول را تصدیق می‌کند: «به اعتبار علم و ادراک و عقل و کیاست به این منصب مناسب نبود؛ لیکن به سایه حمایت پدر به این درجه ارتقا کرده بود. مومی الیه مرد ساده لوح، مع ذالک منافق بود. با وجود پسر قاضی بدرالدین بودن، و تربیت او را دیدن، در تعصب مثلش را کسی در بخارا کم دیده است».^{۴۱}

گذشته از این، قوش‌بیگی به عنوان رئیس بخارا، از برهان‌الدین که محتسب شهر بود می‌خواست نرخ‌های بازار را تنظیم نماید ولی او در اجرای این دستور عاجز بود و بدین ترتیب قوش‌بیگی برای انجام آن از شیعیان (ایرانیان) کمک می‌گرفت و این نوعی پشتیبانی از شیعیان محسوب می‌شد. این عمل قوش‌بیگی نیز که منجر به ارتقای رتبه ایرانیان در مناصب دولتی بخارا بود نارضایتی مخالفانش را برمی‌انگیخت و زمینه تنش و برخورد را آماده‌تر می‌کرد. عینی با این که خود اهل بخارا است، اذعان می‌کند که «از بس که کار وزارت و زکات همیشه به دست طایفه ایرانی بود، خزاین و دفاین حکومت، از

دست ایشان می‌گذشت، سپاهیان ایل‌دار و نوکران بخاری الاصل از این وجه به دل کینه سخت داشتند».^{۴۲}

یکی دیگر از بهانه‌ها برای تقابل در رقابت سیاسی میان دو جناح، فعالیت مدرسه‌های جدید بود. در این مدرسه‌ها، کودکان دانش‌آموز در مدت نسبتاً کوتاه، سواد خواندن و نیز نوشتن را که اخیراً هنری نادر در بخارا شده بود، یاد می‌گرفتند. علما و روشن‌فکران بخارا از این مدارس استقبال و حمایت می‌کردند ولی برخی علمای سنتی مرتجع آن را بدعت می‌خواندند.

در مجلس امتحانی که روز بیستم شعبان ۱۳۲۷ هـ.ق در مدرسه یکی از روشن‌فکران بخارا به نام میرزا عبدالواحد برگزار شد، بیشتر نمایندگان روحانیت بخارا و والدین دانش‌آموزان شرکت کردند. عینی که خود در این مراسم، شاهد و حاضر بوده می‌نویسد: «موی سفیدان (ریش سفیدان) از قرآن خوانی شاگردان و لهجه ایشان و از ضروریات دینیه بیان کردندشان به رقت افتاده، گریه می‌کردند».^{۴۳} ملا/اکرام، مفتی و روحانی معروف بخارا،^{۴۴} با دیدن این مجلس امتحان به مدرسان و روحانیان حاضر در مجلس خطاب می‌کند که «من این مکتب (مدرسه) را تماماً موافق آداب اسلام دریافتم. تربیت دینی در این مکتب (مدرسه) از مکتب (مدرسه)های کهنه به درجات بهتر بوده است، رواج این گونه مکتب (مدرسه) را از نقطه نظر اسلامیت لازم می‌دانم».^{۴۵}

قوش‌بیگی آستانه‌قول «چون مرد جهان دیده و از احوال عالم فی الجمله خبردار بود... به رواج و دوام مدرسه مایل نمود».^{۴۶} اما برهان‌الدین و گروه سنتی مرتجع که مخالف سرسخت این مدرسه‌ها بودند، برای بستن مدرسه‌ها به قوش‌بیگی مراجعه کردند. آن‌ها پس از شنیدن جواب رد که جواب دل‌خواهشان بود، دست به توطئه زدند. برهان‌الدین هواداران خود را در منزلش جمع کرد و گفت «قوش‌بیگی همیشه یارمندی به مکتب

مدرسه) می‌کند. از بس که قوش‌بیگی شیعه است و مکتب (مدرسه) بدعت است، بالطبع یاری به بدعت می‌دهد. اگر قوش‌بیگی اذن و امر بستن مکتب (مدرسه) ندهد، لازم است که ما حامیان سنت بر ضد قوش‌بیگی حرکت نماییم».^{۴۷}

هواداران برهان‌الدین که از تعطیل کردن مدارس از طریق قانونی ناامید شدند، تصمیم گرفتند از طریق تهدید و ترور وارد شوند. بنابراین مجلس‌ها آراستند و علناً صاحبان مدارس، معلمان و خانه‌های دانش‌آموزان را تهدید به تاراج کردند.^{۴۸} قوش‌بیگی ناچار برای پیش‌گیری از فتنه دستور داد مدرسه‌ها را ببندند.^{۴۹}

به طور رسمی دلیل بسته شدن مدارس جدید، احتمال وقوع فتنه اعلام شد ولی ظاهراً در این باره فتوایی از یکی از علمای بخارا به نفع فتنه‌گران صادر شده و دستاویز آنان قرار گرفته بود. عینی که خود به سبب بسته شدن مدارس، افسرده شده و عزلت‌گزیده بود، می‌گوید: «مع التأسف دیدن صورت آن فتوا به ما میسر نشد زیرا صورت و نسخه آن فتوا را زیاد مخفی و سرنگاه داشتند، از اشاعات آن بسیار احتیاط کردند».^{۵۰}

در این میان موضع روس‌ها قابل تامل است. آن‌ها نه تنها از باز شدن مدارس حمایت نکردند، بلکه از تعلیم تاتارها در بخارا و آسیای میانه جلوگیری کردند. روشن است که رواج مدارس نو، موجب علم‌افزایی و دانش‌اندوزی و در نتیجه خودآگاهی مسلمانان و تعلیم اقوام مسلمان موجب هم‌بستگی ایشان می‌شد و این هر دو با منافع روس‌ها در تضاد بود.

فتنه مذهبی

جناح برهان‌الدین که از ماجرای بستن مدارس جدید به هدفش نرسیده بود، فتنه دیگری بر پا کرد تا آستانه‌قول را بی‌اعتبار کرده، از مناصب دولتی خلع کند؛ فتنه جنگ مذهبی شیعه و سنی. برهان‌الدین خوب درک کرده بود که مناسب‌ترین بهانه برای برانگیختن فتنه، نزاع مذهبی است و انگیزه او در تلاش برای رسیدن به هدف - حتی به

قیمت ایجاد یک جنگ مذهبی پر هزینه - بالا بود زیرا به قول صدرالدین عینی، برهان‌الدین «مرد ساده لوح، مع ذلک مفتن و منافق بود. با وجود پسر قاضی بدرالدین بودن و تربیت او را دیدن، در تعصب مثلش را کسی در بخارا کم دیده است. در تعصب جاهلیت مصداق مجسم می‌افتاد. در جاه و منصب چنان حریص بود، که همه چیز را، حتی ناموس و شرف انسانیت خود را (اگر باشد) فدا می‌کرد».^{۵۱}

شرح واقعه چنین است که تا سال ۱۳۲۶ هـ.ق، شیعیان تنها در داخل منزل و اعیاناً محله خود مراسم عزاداری محرم را برپا می‌کردند. از همین سال به شیعیان اجازه داده شد که در تمام شهر بخارا با آزادی کامل عزاداری کرده، شعائر مذهبی خود را اظهار کنند. شروع فتنه این بود که در سال ۱۳۲۷ هـ.ق جمعی از روحانیون اهل سنت در منزل غیاث مخدوم اعلم گرد آمده، از برگزاری مراسم عزاداری توسط شیعیان در بخارا اظهار ناراحتی کردند. آن‌ها معتقد بودند این بدعت است.^{۵۲} از خدمتی که آستانه‌قول قوش‌بیگی در این جهت - یعنی دادن اجازه عزاداری علنی در بخارا - به شیعیان کرده بود کافی بود تا روحانیون گرد آمده، دست به اقدام عملی بزنند. اما برای رسیدن کامل و آسان به هدف، اخذ فتوا هم لازم بود. بنابراین طلاب برای گرفتن فتوا بر ضد شیعیان به ملا اکرام مراجعه کردند ولی او با قاطعیت اعلام کرد که در میان مردم بخارا ده‌ها بدعت وجود دارد که خلاف شرع و حرام است و بر این امور اولویت دارد زیرا عزاداری شیعیان منجر به فعل حرام نمی‌شود. او معتقد بود «حتی در دربار پادشاهی با حضور قاضی و مفتیان، مجلس بزم و رقص امارد اجرا می‌یابد، حضرات علما سکوت می‌کنند» بنابراین فتوا به بدعت عزاداری شیعیان چه اولویتی دارد.^{۵۳}

ملا قمر تاتار از نزدیکان برهان‌الدین مذکور، در تحریک علما به مقابله با مراسم عزاداری شیعیان بسیار فعال بود. از طرفی اصرار داشت از علمای بزرگ بخارا فتوا بگیرد و

از طرف دیگر میان طلاب رفته و ایشان را بر ضد شیعیان و عزاداری آنان تحریض می‌کرد.^{۵۴}

سال ۱۳۲۷ هـ.ق عملاً اتفاقی نیفتاد اما اختلافات و اقدامات، زیر پوست شهر بخارا در جریان بود. با فرا رسیدن عاشورای ۱۳۲۸ هـ.ق (روز شنبه)، گروهی از ساکنان و مسافران بخارا که ایرانی تبار بودند، در میدان مشق سرباز، آیین عزاداری برپا کردند. گروهی از طلاب تاشکندی، فرغانی و برخی اهالی بخارا نیز شاهد این منظره بودند. محقق تاجیک، نماز حاتم/ف، به نقل از یکی از شاهدان حادثه می‌نویسد بیشترین چیزی که مایه تعجب حاضران شد «برداشتن تابوت خالی و فریاد واحسین از جانب عزاداران بود».^{۵۵}

یکی از طلاب اهل فرغانه با دیدن رسومی که مخالف آداب بخارا بود می‌خندند و «در مجلس عزاداری، خنده کردن این طلبه را در حق رسم و آیین خود استهزا دانسته؛ اوباش عزاداران، به طلبه مزبور یک‌باره هجوم کرده، به ضرب چوب و مشت و لگد مجروح نمودند».^{۵۶}

تعدادی از عزاداران که احتمال ایجاد فتنه و درگیری داده بودند، طلبه مجروح را نجات داده، پنهان کردند؛ ولی آتش فتنه در حال شعله‌ور شدن بود زیرا طلبه‌های اهل سنت بخارا، در کوچه‌های شهر فریاد می‌زدند که «ایرانیان طلبه علوم را کشتند».^{۵۷} عبدالرئوف فطرت بخارایی (۱۸۸۶-۱۹۳۸ م) شاهد دیگر این حادثه نیز روایت می‌کند که این طلبه کشته شد.^{۵۸} این حوادث فرصتی شد تا برهان‌الدین، طلاب و علمای بخارا را به مبارزه با شیعیان فراخواند و شعار «غزا واجب شد» در تمام شهر گسترده شد.^{۵۹} عینی که آن روز با تعدادی از دوستانش در مجلس عروسی حضور داشته، می‌گوید «یکی از مأموران میر برهان‌الدین رئیس در آن مجلس آمده، خبر داد که من به چشم خود دیدم چند ملّا را کشتند، به ملّاهای مدرسه این خبر را رساندن لازم است».^{۶۰} درگیری بالا گرفت و مغازه‌ها

بسته شد. طلبه‌ها ابتدا به راسته عطارها که اکثر اهالی آن ایرانی بودند، هجوم بردند. «به در سرای قرشی، یک شخص را به لباس پرسیانی یافته، کشتند».^{۶۱}

جمعیت به سمت ارگ امیر رفته، می‌خواستند جهت دادخواهی از ایرانیان به حضور قوش‌بیگی آستانه‌قول برسند ولی موفق نشدند. سپس خواستند با زور و فشار وارد شوند که سربازان برای ترساندن جمعیت و متفرق کردن آن‌ها، چند تیر هوایی شلیک کردند. بدین ترتیب فرصت دیگری برای جمعیت ایجاد کردند و آن‌ها با فریاد «قوش‌بیگی اهالی دادخواه را تیرباران کرد» آشوب را بیشتر کردند.

قوش‌بیگی برای آرام کردن اوضاع، علما و بزرگان بخارا از جمله برهان‌الدین را به دربار دعوت کرد «اکثر از روی زبان اهل بلوا را نصیحت می‌کردند» اما روشن بود که اهل فتنه، این فرصت را به آسانی از دست نمی‌دادند.^{۶۲}

تمام شب در مدارس و دیگر مراکز عمومی، برای فردای عاشورا برنامه‌ریزی می‌کردند. از شب «تا روز در خانه‌های دشمنان قوش‌بیگی و قاضی کلان، مجلس‌ها برپا بود». در مدرسه کوکلتاش «دو نفر آدم مجهول فریاد می‌کردند که ما به امر ایشان رئیس به شما می‌فهمانیم که سلاح و یراق حاضر کرده، مهیای غذا باشید. ایرانیان برای قتل طلبه حاضر شده‌اند».^{۶۳}

قوش‌بیگی روز یکشنبه یازدهم محرم به علمای بخارا قول داد که ابتدا همان ایرانی را که به طلبه تعرض کرده بود مجازات کند و اگر کشته شدن طلبه ثابت شد او را قصاص کند. با وجود این، جمعیت معارض آرام نشدند. ایرانیان تاتار محله و افشار محله وزیرآباد نیز مسلح شده، آماده مقابله شدند. تا ظهر آماده باش بود تا این که بعدازظهر شایعه‌ای در شهر پیچید که «گویا ایرانیان مسلح خروج کرده، اهالی مدرسه خیابان، جویبار، ایشان/املا و مدرسه تقیب را قتل و غارت کرده باشند. به مجرد شیوع این خبر، گویا شهر انبار باروتی

بود، که به وی آتش زدند».^{۶۴} جمعیت به محله‌هایی حمله می‌بردند که ایرانیان در آن ساکن بودند. با هجوم آن‌ها، ایرانیان از بام و ایوان خانه‌هایشان بر حمله‌کنندگان آتش گشودند. شدیدترین کشتار در مدرسه خیابان صورت گرفت.^{۶۵} صدرالدین عینی، شاهد عینی حادثه چنین گزارش می‌دهد:

از بس که در معرکه "خیابان" ایرانیان مدافع و مسلح و طلبه‌ها مهاجم و بی‌یراق بودند، هر مقتولی که بود از طلبه بود. از ایرانیان نه کسی مقتول و نه کسی مجروح شده بود. اما اهل بلوایی که از "خیابان" مغلوباً برگشته بودند، هر کس را که به هر کجا به قیافه ایرانی یافتند، کشتند؛ هر کس به هر کس دشمن باشد، کشت یا کشته شد. چند نفر آدمان معلوم بخاری الاصل را نیز کشتند. آدمان سرسری، گدا و بی‌خان و مان بی‌کس و کوی را نیز به تهمت ایرانی‌گری کشتند... در لب "حوض گاوگشان" به حولی سید محسن درآمده، در آن جا یک ایرانی اعمی را یافته کشتند. اما آدمانی که عقل و ادراک داشتند، ایرانیان پناه آورده به خودشان را حمایت کردند، در سراها و خانه‌ها پنهان نمودند، به تغیر لباس از شهر برآوردند... در طرف "خیابان"، اوباش ایرانیان بقیه السیف طلبه‌ها را که به مسجدی متحصن شده بودند، شب دوشنبه به وحشانیت تمام کشتند، اما ایرانیان با عقل و هوش همسایگان تاجیکشان و اهالی مدرسه‌ها را که به بلوا همراه نشده بودند، از اوباش خودشان محافظه کردند، تا تمام روزهای بلوا، به محصورین آذوقه رسانیدند.^{۶۶}

در جریان این حوادث عبدالاحد، امیر بخارا، در شهر کرمینه^{۶۷} نزدیک بخارا بود. همه،

اخبار را به او منتقل می‌کردند ولی هر یک به نفع خود. امیر بخارا برای بازگرداندن امنیت و آرامش به شهر، سه نفر از اعیان دولت را به عنوان نماینده با اختیارات کافی به بخارا فرستاد اما آن‌ها به جای آرام کردن شهر، درصدد انتقام چند ساله از قوش بیگی برآمدند.^{۶۸} صرف فرستادن نماینده، نشان‌دهنده ضعیف شدن جایگاه قوش بیگی نزد امیر بخارا بود زیرا قوش بیگی معاون تام الاختیار امیر در بخارا بود.

دو روز بعد خانه چند ایرانی تاراج شد و دو پسر ۱۶ و ۱۸ ساله شخصی به نام امین جان، که از نزدیکان قوش بیگی بود، به قتل رسیدند. غنیمت گرفتن اموال ایرانی‌ها ادامه یافت. اوباش و ارادل که در آرزوی چنین وضعیتی بودند وارد شهر شده، مغازه‌ها را غارت می‌کردند. برخی مردم روستاها و محله‌های اطراف و حتی صحرائشینان نیز با هدف درگیری با ایرانیان به سمت بخارا آمدند اما ماموران حکومت با کنترل دروازه‌ها اجازه ورود ندادند و جلو هرج و مرج را گرفتند.^{۶۹}

واکنش روس‌ها و اقلیت‌های دینی در این نزاع مذهبی قابل تامل است: «یهودیان بخارا نیز سلاحشان را به اهل بلوا داده، دل‌جویی و خاطرخواهی نمودند... یهودیان بخارا از بیم قتل و غارت به ایلچی خانه روس مراجعت کرده، برای محافظت خودهاشان عسکر طلب کردند. قوش بیگی و نصرالله بیگ نیز از محافظت شهر عاجز مانده، عسکر روس طلب کردند.»^{۷۰}

طبعاً نزاع داخلی مسلمانان، به نفع روس‌ها و اقلیت‌های دینی تمام می‌شد زیرا این درگیری، دولت اسلامی بخارا را در موضع ضعف قرار می‌داد و از پرداختن به آن‌ها غافل می‌کرد و شرایط آزادتری برایشان فراهم می‌آورد؛ بنابراین در این درگیری شرکت کردند و دست کم - حتی اگر در ایجاد اصل نزاع نقشی نداشته باشند - برای شعله‌ور کردن کینه‌های دو طرف مسلمان از یک‌دیگر و حمایت از قتل و غارت هر طرف دعوا به وسیله

طرف مقابل، اقدام کردند.

این فتنه به مدت پنج روز (۱۰-۱۴ محرم ۱۳۲۸ هـ.ق) ادامه داشت که تعداد کشته‌شدگان آن، بین پانصد تا هزار نفر تخمین زده شده است.^{۷۱} طبق سندی در موزه ملی تاجیکستان، دامنه نزاع شیعه و سنی به خارج از شهر بخارا نیز سرایت کرده است: ولی عهد بخارا، امیر عالم‌خان در نامه‌ای به حاکم شهر قرشی (شهر کش)، به وی دستور می‌دهد که در کشتن سه - چهار نفر ایرانی، به فرستادگانش مساعدت نماید.^{۷۲}

نمایندگان امیر بخارا در فرونشاندن آشوب ناکام بودند. بنابراین امیر بخارا ولی عهد خود، عالم‌خان را به بخارا فرستاد. برهان‌الدین افراد خود را به استقبال ولی عهد فرستاد و آن‌ها با شعار «داد از دست قوش بیگی» به پیشواز ولی عهد رفتند. از سوی دیگر افرادی، شایعاتی را در شهر پخش می‌کردند؛ از جمله این که قوش بیگی برای خود تاج ساخته، ایرانیان را مسلح کرده و اهالی را غارت نموده، درصدد تصرف تخت بخارا است. اما حوادث بعدی نشان داد که اوضاع به کام روس‌هاست. هم‌زمان با ورود ولی عهد، سپاه روس به سرکردگی یک ژنرال وارد بخارا شد و به تحقیق درباره آشوب پرداخت. افراد برهان‌الدین، پیشاپیش ژنرال، به مردم القا می‌کردند که فریاد «داد از دست قوش بیگی، مطلب ما فقط عزل قوش بیگی»^{۷۳} سر دهند.

نتیجه تحقیق ژنرال روسی این بود که قوش بیگی عامل اصلی بلواست و به امیر بخارا پیشنهاد کرد که قوش بیگی عزل شود. پیشنهاد ژنرال در راستای تعدیل و کاستن قدرت طرفین نزاع قابل تحلیل است. امیر بی‌درنگ توصیه فرمانده روسی را اجرا کرد و قوش بیگی و هوادارانش را به کریمینه فراخواند زیرا امیر بخارا در تقسیم‌بندی قومی و سیاسی به برهان‌الدین و علمای بخارا نزدیک‌تر بود تا قوش بیگی و ایرانیان. او گرچه خود را حامی آن‌ها می‌دانست «اما به محاکمه صائب می‌دانست؛ که سبب اصلی این همه فتنه،

علمای متعصبند و سرخیل ایشان برهان‌الدین رئیس است». امیر می‌دانست که علی‌رغم عزل قوش‌بیگی، امکان وقوع فتنه محتمل است بنابراین برهان‌الدین را نیز از مقامش معزول و از شهر بیرون کرد تا به قول عینی «شهر از فتنه و فساد یک درجه خلاصی یافت».^{۷۴}

اقدامات امیر بخارا در عزل قوش‌بیگی و برهان‌الدین و نیز آشتی دادن گروه‌های متخاصم، سبب فرو کشیدن شعله‌های کدورت و اختلاف شد اما مبهم گذاشتن سرنوشت اقلیت شیعه و عدم تفحص درباره عوامل این آشوب باعث شد این اختلافات مانند آتش زیر خاکستر باقی بماند و زمینه بروز فتنه جدید به اندک بهانه‌ای فراهم باشد.

آسیب‌شناسی و هم‌گرایی

حوادث و چالش‌های بخارا در این دوره برای روسیه بسیار مهم بود از این رو مطبوعات روس به طور مفصل به حوادث بخارا پرداخته‌اند.^{۷۵} اهمیت ماجرا و گستردگی حوادث، در کنار تاثیرات مختلف این حادثه بر اوضاع داخلی و روابط خارجی بخارا - به ویژه رابطه با روسیه - عموم دغدغه‌مندان بخارایی را به تامل واداشت. در همین راستا یکی از بزرگان شیعه بخارا با نوشتن نامه‌ای به نجف، به عنوان مرکز مرجعیت شیعه، این واقعه را آسیب‌شناسی کرده است. متن نامه که در اول رجب ۱۳۲۸ هـ.ق (حدود شش ماه بعد از حادثه) نوشته شده، نشان می‌دهد که نجف از اوضاع و احوال شیعیان بخارا با خبر است.^{۷۶} نکته مهمی که در این نامه وجود دارد این است که /هل عامه حکم به کفر و امر به قتل و غارت شیعیان داده‌اند. اگر این فتوا صحت داشته باشد - که با توجه به حوادث اتفاق افتاده برای شیعیان، صحت آن دور از ذهن نیست - احتمالاً پس از جواب رد ملا اکرام، برخی دیگر علمای بخارا آن را صادر کرده‌اند.

در این نامه که می‌توان آن را تظلم‌نامه‌ای آشکار خواند، برخی حوادث تلخ و مصیبت‌بار

وارد شده بر شیعیان ذکر شده است: «حتی زن حامله را در میان راه عام، شکمش را دریده، جنین هشت ماهه را بیرون آورده پاره پاره نمودند. بعضی از دخترها را به کنیزی بردند و دکاکین و خانه‌های ما را غارت نمودند. در میان کوچه و بازار فحش و دشنام دادند و تهمت‌ها بستند».^{۷۷} عینی هم این وضعیت را تایید کرده، می‌نویسد: «در بازار نو به حولی میرزا حسن خان دکتر هجوم کرده، درآمده، خودش را کشتند و شکم زنش را که حمل داشت، پاره کردند».^{۷۸}

به نظر می‌رسد مهم‌ترین بخش نامه، بخش پایانی نامه است که این شیعه ساکن بخارا از بزرگان نجف درخواست کرده لعن و طعن بر خلفای سه گانه و برخی صحابه را که سبب بروز این مصائب می‌شود از کتاب‌های شیعی حذف کنند؛ در این نامه چنین آمده است:

لا بد اخبارات این جانب به سمع مبارک رسیده است که اهل عامه حکم به کفر و امر به قتل و غارت ما دادند، طائفه مردان و زنان و اطفال صغار را کشتند، حتی زن حامله را در میان راه عام، شکمش را دریده، جنین هشت ماهه را بیرون آورده پاره پاره نمودند. بعضی از دخترها را به کنیزی بردند و دکاکین و خانه‌های ما را غارت نمودند. در میان کوچه و بازار دشنام دادند و تهمت‌ها بستند. الی الان هم فارق از بلیه نیستیم. بعد از این هم معلوم نیست که حال ما چگونه خواهد شد. سبب این‌گونه صدمات به ما از بی‌تقیه‌گی مصنفان و مولفان و نویسندگان چاپ‌خانه‌ها می‌باشد. توقع از ارباب نوع، این که امر بفرمایند تا لعن و طعنه را از کتب بردارند و بعد چیزی که باعث بر این‌گونه صدمات و ابتلائات می‌شود ننویسند.^{۷۹}

مشکل اصلی در این جریان این بود که به اختلافات سیاسی و رقابت‌های قومی و منافع شخصی و گروهی برای کسب قدرت، پوشش مذهبی و دینی داده شد و گرنه مردم ایرانی و تاجیک و نیز شیعه و سنی بخارا قبلا در آرامش و بدون اختلاف خصمانه با هم زندگی می‌کردند. در این میان فقط دشمن خارجی و غیرمسلمان سود برد و در نهایت پس از مدتی بر جامعه مسلمانان حاکم شد.

نگاه کلان به جامعه اسلامی، در مقابل کشورهای بیگانه که چشم طمع به جوامع و کشورهای اسلامی دوخته‌اند، اقتضا می‌کند که نه به عنوان یک اقدام موقت راه‌بردی (تاکتیک) بلکه به عنوان یک رویکرد حرکتی (استراتژیک) مترصد حفظ وحدت میان پیروان مذاهب مختلف اسلامی باشیم.

این همان نکته‌ای است که این عالم شیعه بخارایی در نامه‌اش بر آن تاکید دارد و عینی نیز در شعر خود آن را تایید می‌کند و خطاب به بخاراییان چنین می‌گوید:

انقلاب دهر و دور چرخ و کار روزگار

درس عبرت می‌دهد با هر که باشد

هوشیارفتنه شیعه و سنی، که از این رو تا به حال

عالم اسلام چندین بار گشته تار و مار

تا به کی باشیم در کنج جهالت مستقیم

تا به کی باشیم در فکر ضلالت استوار

خودکُشی بهر چه؟ از بیگانگان آریم شرم

دوست آزاری چرا؟ از دشمنان داریم عار

دخالت روس‌ها در نزاع شیعه و سنی بخارا تصادفی نبود. وجود برخی گزارش‌ها نشان می‌دهد که ماموران ایلچی‌خانه روس از وقوع این نزاع خبر داشته‌اند و برای شعله‌ور کردن

آتش نزاع تلاش هم کرده‌اند.^{۸۰} با دخالت روس‌ها مسؤولیت همه فجایع رخ داده، به گردن قوش‌بیگی افتاد و عزل شد و برهان‌الدین هم از شهر رانده شد و حاکم بخارا، مطیع ژنرال روس ماند و سپس دخالت روس‌ها سنت مستمر شد.

پس از خاموش شدن نزاع شیعه و سنی و نقش‌آفرینی روسیه در امور داخلی بخارا، بیشتر جوانان از اصلاح مدارس و امور مملکت ناامید گشته، عازم کشور عثمانی گردیدند،^{۸۱} اما پس از فرونشستن غبار فتنه و به برکت اطلاع‌رسانی و تحلیل اوضاع و نیز آسیب‌شناسی اصلاح‌گرایانه جراید اسلامی، به تدریج انتباهی عمومی حاصل شد و سهم هر کس و هر گروه معلوم گردید. عوامل این فتنه سیاسی (ایرانی - بخارایی) که با پوشش مذهبی (شیعه - سنی) رخ داد، در دو مورد خلاصه می‌شد: یکی تعصب عالمان و دیگر نادانی عوام. و نجات از این وضعیت نیازمند تنظیم نظام اداری، خودداری امرا و علما از حرکت خودسرانه و آگاهی در سایه علم‌اندوزی از طریق ایجاد مدارس جدید بود.^{۸۲} به همین جهت تعدادی به جهت تکمیل تحصیلات خود به مرکز خلافت عثمانی رفتند.^{۸۳} آگاهی عمومی و توجه مردم به عوامل ایجاد فتنه، موجب پیش‌گیری از حوادث خونین میان مردم بخارا شد، ولی فتنه‌گران را ناامید نکرد بلکه روش ایشان را در برانگیختن انگیزه گروه‌های مختلف مردم بخارا تغییر داد. استفتاءات معناداری که در پی پاسخی خاص بودند و توسط نمایندگان غیررسمی روس‌ها پرسیده می‌شد در این راستا بود.

در نهایت با عزل برهان‌الدین و بیرون کردن او از شهر بخارا، توسط امیر بخارا، شهر از فتنه و فساد خلاصی یافت و زمینه آزادی بیان برای جراید و ایجاد مدارس جدید برای آموزش علوم مفید و کاربردی و با روش‌هایی که آموختن را سرعت می‌بخشید، فراهم گردید. این موارد موجب شد آگاهی و دوراندیشی مردم بیشتر شده، در برابر نقشه‌های اهل بلوا فریب نخورند. برهان‌الدین پس از عزل، چاپلوسی پیشه کرد و موضعی اصلاح‌طلبانه

گرفت و ادعا کرد که در جریان نزاع مذهبی دخالتی نداشته و مانع ایجاد مدارس جدید نبوده است و اگر بار دیگر منصبی داشته باشد در همراهی با ترقی خواهان، به احداث مدارس جدید همت خواهد گماشت.^{۸۴} برهان‌الدین و همراهانش تا وقتی که در موضع ضعف بودند این مواضع را داشتند، اما همیشه در انتظار فرصتی بودند تا به بهانه‌ای تخم بدبینی و کدورت بکارند تا از نزاع میان گروه‌های مختلف، میوه قدرت و ریاست بچینند.

با اوضاع جدید، بهانه مهیا شد و سعایت‌ها شروع شد. آن‌ها کسانی را که برای تکمیل تحصیلات به عثمانی رفته بودند، متهم به خیانت کرده، عامل ترکان جوان عثمانی دانستند که با ایجاد مدارس جدید در پی صدمه زدن به استقلال بخارا هستند و این سعایت‌ها، عوامل ایلچی‌خانه روس را که در بخارا صاحب نفوذ بودند، حساس کرد. بنابراین روس‌ها از طرفی به ترقی خواهان وعده همراهی در امور اصلاح‌گرایانه می‌دادند و از طرف دیگر با دولت بخارا و گروه برهان‌الدین در سرکوبشان تلاش می‌کردند.^{۸۵}

رشد علم و بالا رفتن سطح آگاهی مردم، گرچه متعصبان مذهبی و طرفداران درگیری گروه‌های مختلف مردمی در پوشش اختلاف مذهبی را ناامید نکرد، اما از حوادث خونین و تلخ و سنگین پیش‌گیری کرد و تا حد زیادی موجب تمسک به مشترکات مذاهب و دوری از لعن و تکفیر شد.

نتیجه

بخارا از مهم‌ترین شهرهای ماوراءالنهر، شاهد آخرین نزاع مذهبی بین اهل سنت و شیعیان بود. بهانه این نزاع، عزاداری شیعیان در روز عاشورای ۱۳۲۸ هجری قمری بود که در سال‌های پیش از آن، به جهت نفوذ ایرانیان و قدرت قوش‌بیگی گسترده شده بود. با این حال، توجه به زمینه‌های سیاسی و اجتماعی این نزاع نشان می‌دهد که باید ریشه‌های این نزاع را در حوادث سال‌های قبل جست و جو کرد. دامن زدن به تعصب دینی توسط

برخی حاکمان مانند امیر شاه مراد منغیت، تخم عداوت و دشمنی را میان پیروان مذاهب اسلامی کاشت و روابط خصمانه‌ای را بین ایشان بنیان نهاد. از طرفی، ضعف قدرت سیاسی مسلمانان در ماوراءالنهر موجب تشکیل خانات مستقل شد که رقابت سیاسی و ضعف اقتصادی را در پی داشت و فرصت را برای حاکمان غیرمسلمان جهت دست‌اندازی به این سرزمین‌ها فراهم کرد. روسیه در همین اوضاع، به نزاع‌های داخلی مسلمانان ماوراءالنهر (مذهبی یا غیرمذهبی) دامن زد و سلطه خود را بر آن افزایش داد و در کمتر از سی سال، حاکم کامل ماوراءالنهر و بخارا شد. این ضعف داخلی و دخالت قدرت خارجی در تعمیق و استمرار نزاع‌های قومی و مذهبی در بخارا اثر داشت.

کوتاه‌نظری دینی نیز از عوامل مهم و زمینه‌ساز نزاع مذهبی بخارا بود. تعصب شدید مذهبی بدون حزم و دوراندیشی و در نظر گرفتن مصالح عموم مسلمین موجب شده بود که نوشته‌های شامل لعن و تکفیر شیعیان نجف و سایر شهرهای شیعه‌نشین و به تبع آن فتوای برخی عالمان اهل سنت به حلیت خون شیعیان یا جواز گرفتن برده از اسیران شیعه، موجب آزار و طرد اقلیت شیعه در شهرهایی چون بخارا شود.

از زاویه‌ای دیگر شاید بتوان گفت نزاع شیعه و سنی بسیاری از دردهای فرسوده و پنهان بخارا را آشکار کرد که عبارتند از: پایین بودن سطح معرفت جامعه و ناآگاهی مردم؛ تعصب شدید علما و طلبه‌های مدارس بخارا؛ فاصله زیاد میان حکومت و مردم و تنفر زود هنگام مردم از ارباب دولت؛ ناسالم بودن محیط و رقابت‌های سیاسی در امارت بخارا؛ غفلت جامعه اسلامی و هوشیاری نمایندگان کشور روسیه؛ مخالفت روسیه با اصلاح مدارس در بخارا؛ دخالت اقلیت دینی در قالب یهودیان بخارا و جانب‌داری آنان از جناح ارتجاعی.

غیر از موارد سابق، عامل دیگری وجود دارد که علت مباشر و عامل مستقیم نزاع

مذهبی بخارا به شمار می‌رود: رقابت سیاسی بین آستانه‌قول قوش بیگی (نماینده اقلیت ایرانی‌تباران شیعه مذهب) و برهان‌الدین، محتسب بخارا (نماد اکثریت بخاریان اهل سنت). در واقع، این رقابت ریشه قومی و سیاسی داشت ولی برهان‌الدین که در موارد مختلف مثل تاسیس مدارس جدید در بخارا نتوانست جایگاه قوش بیگی را تصاحب کند، رقابت را پوشش مذهبی داد و قداست بخشید تا مقدمه نزاعی خونین فراهم آید.

عزل دو طرف بلوا توسط امیر بخارا، انتشار جراید و اطلاع‌رسانی، آزادی بیان در آسیب‌شناسی وضعیت بسیار نامناسب گذشته با روی کرد اصلاح‌گرایانه و نه انتقام‌جویانه، موجب پیش‌گیری از نزاع‌های خونین در کسب قدرت با پوشش مذهبی شد و اختلافات در سطحی خفیف‌تر ادامه یافت.

به نظر می‌رسد برای دوری از این گونه نزاع‌ها، مسلمانان علاوه بر علم‌اندوزی، کسب آگاهی کافی از وضعیت عمومی دیگر مسلمانان و استخراج احکام اجتماعی اسلام، باید وحدت اسلامی را حفظ کرده، با دوراندیشی خود زمینه اختلاف بین مذاهب اسلامی و سوء استفاده دشمنان برای تسلط بر سرزمین‌های اسلامی و نفوس مسلمین را فراهم نکنند. بر اساس آیات قرآن، تنازع و اختلاف موجب هدر رفتن نیرو و کاهش اقتدار مسلمانان گشته، آنان را در مقابل غیرمسلمانان ضعیف و آسیب‌پذیر می‌کند. بنابراین حفظ یک‌پارچگی امت اسلامی و دوری از تفرقه و اختلاف باید به عنوان یک راه‌برد مستمر در مد نظر باشد.

پی نوشت

۱. برای آگاهی از علت نام‌گذاری و اسامی مختلف این سرزمین، ن.ک: غفرانی، علی، فرهنگ و تمدن اسلامی در ماوراءالنهر، قم: انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۵۳-۵۷.
۲. البلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۹۸۸م، ص ۳۹۰-۴۱۷.
۳. ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر - داربیروت، ۱۳۸۵ق، ج ۳، ص ۴۵۶.
۴. غفرانی، پیشین، ص ۳۹۵-۳۹۶.
۵. غفرانی، پیشین، ص ۲۲۱-۲۵۰.
۶. بخارایی، میرزا شمس، تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۷۷، ص ۱۵-۵۶.
۷. غفرانی، پیشین، ص ۳۹۵-۴۰۲.
۸. نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر أحمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تحقیق محمدتقی مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران: توس، ۱۳۶۳، ص ۸۶.
۹. الشعرانی، عبدالوهاب بن احمد، اللیواقیت و الجواهر فی بیان عقائد الأكابر، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۵۳۱.
۱۰. به اعتقاد اسماعیلیه وی که در مدینه تولد یافته بود بعد از فوت یا غیبت پدرش در سال ۱۳۸هـ ق عهده‌دار منصب امامت شد. وی که «المکتوم» لقب یافته بود پس از احضار شدن توسط هارون الرشید به ری گریخته، در دماوند ازدواج نمود و در نهایت در بغداد یا فرغانه در گذشت. به

اعتقاد قرامطه وی از پیامبران اولوا العزم بعد از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد است و نزد درویشان اولین امام از ائمه مستورین است. خلفای فاطمی از نسل وی‌اند.

۱۱. ایالت بزرگی در ترکستان، در ۵۰ فرسخی سمرقند که شهر خجند از ولایات آن است و در دوره اسلامی دانشمندان و ادیبان بسیار از آن برخاسته‌اند (حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، چاپ دوم، بیروت: دارصادر، ۱۹۹۵م، ج ۴، ص ۲۵۳). روسیه این شهر را در سال ۱۸۷۶ میلادی تصرف کرد.

۱۲. غالب، مصطفی، تاریخ الدعوه الاسماعیلیه، بیروت: بی‌نا، ۱۹۶۵م، ص ۱۳۲.

۱۳. غفرانی، پیشین، ص ۳۹۵-۳۹۶.

۱۴. امیراردوش، محمدحسین، تأملی بر مسأله وحدت اسلامی، تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۹-۱۵۵.

۱۵. برای نمونه: ۱. ظفرنامه خسروی از مولفی نامعلوم (قرن ۱۹)؛ ۲. تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر از میرزا شمس بخارایی؛ ۳. تاریخ سلاطین منغیته بخارا از میرزا محمد عبدالعظیم بوستانی بخارایی (سامی)؛ ۴. تحفه شاهی از میرزا محمد عبدالعظیم بوستانی بخارایی (سامی)؛ ۵. نسخ التواریخ از محمدتقی سپهر کاشانی؛ ۶. تاریخ منتظم ناصری از محمد حسن خان اعتماد السلطنه؛ ۷. روضه الصفا، از محمد بن خاوند شاه معروف به میرخواند؛ ن.ک: جلالی، نادره، «میرحیدر منغیت در متون تاریخی ماوراءالنهر»، مجله آینه میراث، ش ۳۳-۳۴، ص ۱۴۰.

۱۶. تاریخ دقیق زندگی او معلوم نیست. وی در نیمه دوم قرن ۱۸ میلادی به مقام «خان» رسیده و حاکم محلی بوده است؛ ر.ک: بخارایی، پیشین، ص ۱۰۹.

۱۷. همان، ص ۱۱۳-۱۱۴.

۱۸. ترکستان شامل چهار خان‌نشین مستقل خوقند یا فرغانه، بخارا، خیوه و سمرقند بود که صحاری سوزان و کویرهای قره‌قوم و قزل‌قوم آن‌ها را از خاک روسیه جدا می‌ساخت (سالاربهزادی، عبدالرضا، بلوچستان در سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ قمری، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۴، ص ۷۱). شهر خوقند پس از تصرف به دست دولت روسیه، رسماً به همان نام سابق که فرغانه باشد خوانده می‌شد.
۱۹. از شهرهای مهم ماوراءالنهر در پانزده فرسخی خوارزم؛ ر.ک: حموی، پیشین، ج ۲، ص ۴۱۵.
۲۰. عینی، صدرالدین، تاریخ انقلاب فکری در بخارا، تهران: ۱۳۸۲، ص ۵۰-۶۱.
۲۱. همان.
۲۲. گویرناتر یا گیورناتور کلمه‌ای روسی است به معنی والی، حاکم یا استاندار.
۲۳. حاتم‌اف، نماز و سیف‌الله ملاجان و دولت خواجه داودی، تاریخ خلق تاجیک، دوشنبه: ۲۰۱۰م، ج ۴، ص ۶۰۵-۶۲۲ (روسی).
۲۴. دانش، احمد مخدوم، رساله یا مختصری از تاریخ سلطنت خواندان منغیتیه، دوشنبه: ۱۹۹۲م، ص ۷۰.
۲۵. فرمی‌نی فراهانی، محمدحسین، زمینه پیدایش نوگرایی اجتماعی در قرن نوزدهم در ایران، تاجیکستان و افغانستان، تهران: ۱۳۸۶، ص ۳۸-۳۹.
۲۶. دانش، احمد مخدوم، معیار‌التدیون، دوشنبه: ۲۰۱۰م، ص ۲۶.
۲۷. ن.ک: مختاراف ا، «مناسبت علمای ماوراءالنهر در مسأله اعلان رسمی شدن مذهب شیعه در ایران»، مجله رودکی، ۱۳۸۸، ش ۲۵، ص ۱۶۹-۱۸۲.

۲۸. همان. به عنوان نمونه می‌توان به سفرنامه میرزا محمدعبدالعظیم بوستانی بخارایی (میرزا عظیم سامی) اشاره کرد. او اهل شهر بستان در شمال بخارا بود؛ رک: بوستانی بخارایی (سامی)، میرزا عبدالعظیم، تحفه شاهی، تصحیح نادره جلالی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص ۸۰.
۲۹. دانش، رساله یا مختصری از تاریخ سلطنت خواندان منغیته، ص ۴۶.
۳۰. عینی، پیشین، ص ۴۵.
۳۱. دانش، معیار التدیون، ص ۲۳.
۳۲. همان.
۳۳. همان، ص ۲۵-۵۶.
۳۴. همان.
۳۵. منصب قوش‌بیگی یا کوش‌بیگی به منزله صدر اعظم و وزیر اول امیر بخارا (یعنی شخص دوم امارت) بود؛ ن.ک: بخارایی، پیشین، ص ۸۰، ۹۲، ۱۳۰، ۱۳۲. این واژه، ضبط دیگری هم دارد؛ ن.ک: عینی، پیشین، ص ۳۴، ۳۶-۳۸.
۳۶. آستانه‌قول یا آستانه‌قلی؛ ن.ک: همان، ص ۳۳، ۳۷، ۴۵.
۳۷. حاتم‌اف، تاریخ خلق تاجیک، ص ۲۴۹-۲۵۰.
۳۸. فطرت، عبدالرئوف، دوره حکمرانی امیر عالم خان، دوشنبه: ۱۹۹۱م، ص ۱۸-۲۶.
۳۹. عینی، پیشین، ص ۳۳.
۴۰. همان.
۴۱. همان.
۴۲. همان، ص ۴۵.

۴۳. همان، ص ۳۶.

۴۴. ملا اکرام (داملا اکرام) از علمای اهل سنت بخارا که پایگاه مردمی مناسبی داشت. او به همراه داملا محمدعوض خجندی در سال ۱۳۱۳ هـ.ق به زیارت حرمین شریفین رفت و پس از بازگشت، برای راه‌اندازی مدارس جدید که در سرزمین عثمانی مشاهده کرده بود بسیار تبلیغ کرد؛ اما چندان موفق نبود. وی در جریان فتنه مذهبی بخارا، باهوش‌تر از بقیه عالمان بود و در دام فتنه‌گران گرفتار نشد؛ ن.ک: عینی، پیشین، ص ۱۸، ۳۶، ۴۶-۴۷.

۴۵. همان.

۴۶. همان، ص ۳۷.

۴۷. همان.

۴۸. همان، ص ۳۸.

۴۹. همان، ص ۳۸.

۵۰. همان، ص ۴۰.

۵۱. همان، ص ۳۳.

۵۲. ن.ک: جدجیخیه، «در باره واقعه‌های آخر بخارا»، مجله نظامی، ۱۹۱۰م، ش ۵، ص ۲۱۴ (روسی).

۵۳. ملا اکرام گذشته از این که به حاضر جوابی در مناظره‌ها معروف بود، عالمی هوش‌یار و آزاده بود و با فروش برگه‌های مهر شده برای فتوا، خرید و فروش حجرات مدرسه و مانند آن مخالفت داشت؛ بنابراین بازار برخی روحانیون آن روزگار را کساد کرده بود؛ ن.ک: عینی، پیشین، ص ۴۶-۴۷.

۵۴. همان.
۵۵. حاتم‌اف، نماز، انعکاس انقلاب بخارا در آثار صدرالدین عینی، دوشنبه: ۱۹۸۰م، ص ۲۶.
۵۶. عینی، پیشین، ص ۴۷.
۵۷. همان.
۵۸. فطرت، پیشین، ص ۲۰.
۵۹. عینی، پیشین، ص ۴۷.
۶۰. همان.
۶۱. همان.
۶۲. همان، ص ۴۸.
۶۳. همان.
۶۴. همان، ص ۴۹.
۶۵. همان، ص ۴۷.
۶۶. همان، ص ۴۹-۵۰.
۶۷. گرمینه شهری است میان سمرقند و بخارا که درختان و میوه‌های بسیار دارد؛ ن.ک: نرشخی، پیشین، ص ۱۷۸-۱۷۹؛ حموی، پیشین، ج ۴، ص ۴۵۶.
۶۸. عینی، پیشین، ص ۵۰.
۶۹. همان، ص ۵۰-۵۱.
۷۰. همان، ص ۵۱.
۷۱. حاتم‌اف، انعکاس انقلاب بخارا در آثار صدرالدین عینی، ص ۲۷.

۷۲. کمال، حمزه، «سه سند آثارخانه ملی به نام کمال‌الدین بهزاد»، اخبار آثارخانه ملی جمهوری تاجیکستان به نام کمال‌الدین بهزاد، دوشنبه: ۲۰۱۱م، ش ۹، ص ۵۱-۵۲.
۷۳. عینی، پیشین، ص ۵۱.
۷۴. همان، ص ۵۷.
۷۵. حاتم‌اف، انعکاس انقلاب بخارا در آثار صدرالدین عینی، ص ۲۶-۳۰.
۷۶. امیراروش، پیشین، ص ۶۰۵.
۷۷. همان.
۷۸. عینی، پیشین، ص ۵۰.
۷۹. امیراروش، پیشین، ص ۵۴۴، ۵۴۶.
۸۰. عینی، پیشین، ص ۵۱-۵۲، ۵۶.
۸۱. همان، ص ۵۵-۵۶.
۸۲. همان، ص ۵۶.
۸۳. همان، ص ۵۵-۵۶.
۸۴. همان، ص ۵۷.
۸۵. همان، ص ۶۰.